

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)
سال سی ام، دوره جدید، شماره ۴۵، پیاپی ۱۳۵، بهار ۱۳۹۹ / صفحات ۳۳-۹

سیاست صلح طلبی شاه عباس یکم نسبت به دولت عثمانی (با استناد به مکتوبات و معاهدات)^۱

جهانبخش ثواقب^۲
شهاب شهیدانی^۳
پروین رستمی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۶

چکیده

در بررسی مناسبات صفویه و عثمانی، معمولاً بر ماهیت ستیزه‌جویانه آن تأکید شده است. با وجود تنش‌های مستمر بین دو دولت که از پشتوانه‌های ایدئولوژیک نیز برخوردار بود، صفویان به دلایل مذهبی، سیاسی و اقتصادی و ضرورت‌های عینی و عقلانی، از همان آغاز در سیاست خارجی خویش نسبت به دولت عثمانی، به رابطه‌ی تعاملی و هم‌گرایی مبتنی بر صلح و صلاح می‌اندیشیدند. از این رو، یکی از جنبه‌های مهم روابط صفویه و عثمانی در کنار حالت دشمنی و ستیزه‌جویانه، روابط مسالمت‌آمیز بود که از آن به صلح طلبی یا صلح‌دوستی تعبیر می‌شود. این سیاست در مکتوبات ارسالی شاه‌عباس یکم (حک: ۹۹۵-۱۰۳۸ ق/ ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م) به سلاطین عثمانی و معاهدات منعقد شده بین دو کشور در این دوره، به خوبی نمایان است. در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی، سیاست صلح طلبی شاه‌عباس یکم در برابر دولت عثمانی با تکیه بر متن مکاتبات و معاهدات سیاسی دو طرف مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که راهبرد اصلی سیاست خارجی شاه‌عباس در برابر حکومت عثمانی، اصل صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز و پایبندی به قراردادهای پیمان‌های منعقد شده با آن دولت بوده است. این سیاست متأثر از آموزه‌های دینی و واقعیت‌های عینی بود که می‌توانست بر موجودیت و بقای دولت صفوی تأثیرگذار باشد.

واژه‌های کلیدی: صفویه، عثمانی، شاه‌عباس یکم، صلح طلبی، مکاتبات، معاهدات سیاسی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2020.24558.1926

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول): savagheb.j@lu.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان: shahidani.sh@lu.ac.ir

۴. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه لرستان: rostami.pa@fh.lu.ac.ir

مقدمه

مناسبات سیاسی دولت صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ق / ۱۵۰۱-۱۷۲۲م) با همسایگان خود به‌ویژه دولت عثمانی، از فصول مهم روابط خارجی این دولت و از مباحث مهم جهان اسلام به شمار می‌رود. اهمیت این موضوع تا بدان پایه است که دولت صفویه را در روابط بین‌الملل وارد کرد تا شاید بتواند متحدانی از کشورهای اروپایی در برابر قدرت تهدیدگر عثمانی برای خود بیابد. غالب صفویه‌پژوهان در تحلیل روابط خارجی ایران عصر صفویه با اروپا، به عامل سیاسی دشمنی مشترک با عثمانی، در کنار عواملی دیگر اشاره کرده‌اند. با وجود ستیزه‌ها و دشمنی موجود بین دو دولت و جنگ‌های طولانی و زیان‌بار که میان دو طرف رخ داد، سیاست تعاملی مبتنی بر رابطه صلح و دوستی نیز از همان آغاز از سوی صفویان نسبت به دولت عثمانی مورد توجه بود. بر همین اساس، مناسبات ایران و عثمانی گاه دوستانه و صلح‌آمیز و گاه همراه با کشمکش و ستیزه بود که بی‌گمان توسل و تشبث به آموزه‌های دینی بر این روابط دوگانه سیاسی تأثیر مهمی داشته است. در دوره شاه‌عباس یکم نیز با وجود جنگ‌هایی که به قصد بازستانی مناطق متصرفی از عثمانی یا دفع تهاجمات بعدی این کشور به ایران رخ داد و با وجود فعال بودن دیپلماسی اتحاد با غرب علیه عثمانی - که به اقدامی عملی منجر نشد - سیاست صلح و دوستی نسبت به عثمانی در کانون توجه وی قرار داشت و نمود آن در متن مکاتبات سیاسی او با سلاطین عثمانی و گفت‌وگو و مذاکرات با سفیران این دولت و سیاست عملی او در پیگیری صلح و صلاح میان دو کشور و تن دادن به معاهدات گوناگون، حتی در اوج پیروزی بر حریف آشکار است.

سیاست نظامی هر کشور از دو وجه «جنگ» و «صلح» برخوردار است. در بررسی سیاست جنگی، به اقدامات سخت و درگیری و لشکرکشی‌ها پرداخته می‌شود و در بررسی سیاست صلح به جنبه نرم و دیپلماسی پرداخته می‌شود که با ارسال نامه، سفیر، گفت‌وگو و مذاکره و انعقاد صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز و پایان دادن به جنگ و ستیزه همراه می‌شود. در این مقاله وجه دوم مورد نظر بوده و این به معنای جنگ‌طلب دانستن عثمانی نیست. از سویی، بحث از صلح‌طلبی شاه‌عباس به معنای نادیده گرفتن سیاست نظامی او نیست. هر پادشاهی و یا کشوری در برابر همسایه و یا حتی بحران‌های داخلی، سیاست خاص نظامی خود را تعریف می‌کند و اگر با هجوم دشمن مواجه شود، به مقابله برمی‌خیزد و جنگ می‌کند، اما سیاست صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز را هم مطرح می‌کند.

هدف اصلی این پژوهش، بررسی سیاست صلح و دوستی شاه‌عباس یکم نسبت به دولت عثمانی، با تکیه بر متن مکاتبات ارسالی و معاهدات سیاسی منعقد شده بین دو طرف و تأثیر

مذهب بر این سیاست است. بر همین اساس، این پرسش قابل طرح است که: ماهیت اصلی حاکم بر سیاست دولت صفویه در برابر دولت عثمانی در عصر شاه‌عباس یکم چه بوده است؟ فرضیه پژوهش، بر اصل بودن سیاست صلح‌طلبی و هم‌گرایی با دولت عثمانی در راهبرد سیاسی صفویه در این دوره تأکید دارد که آموزه‌های دینی، شرایط سیاسی، وضعیت داخلی و امکانات و ظرفیت‌های نظامی و دفاعی دولت صفویه، این راهبرد را تقویت می‌کرده است. روش پژوهش در این مقاله در مرحله گردآوری اطلاعات از منابع تاریخی و متن مکاتبات و معاهدات، به روش کتابخانه‌ای و در مرحله بررسی و تبیین موضوع، به شیوه توصیفی-تحلیلی است.

با اینکه در مناسبات صفویه و عثمانی، پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته، اما در این پژوهش‌ها بیشتر به زمینه‌های ستیزه و واگرایی و ریشه‌های چالش و درگیری و عوامل گوناگون تنش بین این دو قدرت اسلامی پرداخته شده است. این نوع پژوهش‌ها بر این دیدگاه غالب استوارند که رابطه دو دولت را بر تنش و واگرایی مفروض دانسته‌اند و به مقوله هم‌گرایی و صلح‌طلبی صفویان و به تعبیر مورخان آن روزگار، «یک‌جهتی» و «یک‌دلی» دولت صفویه نسبت به دولت عثمانی کمتر پرداخته‌اند. در واقع، ذهنیت غالب عصر شاه‌عباس را عصر تلاش برای براندازی دولت عثمانی تلقی کرده، حال آنکه در عمل چنین چیزی برای صفویه ممکن نبوده است. همین نگرش موجب مغفول ماندن سیاست صلح‌طلبی شاه‌عباس از سوی پژوهشگران شده است. بدین ترتیب، با توجه به ضرورت انجام پژوهش در این باره، مقاله پیش‌رو می‌تواند این کمبود پژوهشی را برطرف کند.

سیاست صلح‌دوستی شاه‌عباس یکم با عثمانی

پیش از طرح سیاست صلح‌طلبی شاه‌عباس یکم، در نگرشی تاریخی به لشکرکشی‌های عثمانی‌ها به ایران در سده دهم قمری / شانزدهم میلادی، نظیر لشکرکشی سلطان سلیم یکم (حک: ۹۱۸-۹۲۶ق / ۱۵۱۲-۱۵۲۰م) که به جنگ چالدران (۹۲۰ق / ۱۵۱۴م) انجامید، لشکرکشی‌های چند باره سلطان سلیمان قانونی (حک: ۹۲۶-۹۷۴ق / ۱۵۲۰-۱۵۶۶م) در زمان شاه‌طهماسب یکم (حک: ۹۳۰-۹۸۴ق / ۱۵۲۴-۱۵۷۶م) و لشکرکشی سلطان مراد سوم (حک: ۹۸۲-۱۰۰۳ق / ۱۵۷۴-۱۵۹۴م) در زمان شاه‌محمد خدابنده (حک: ۹۸۵-۹۹۵ق / ۱۵۷۷-۱۵۸۷م) و پیامدهای ناگوار این اردوکشی‌ها برای مردم ایران، دو نکته مهم رهیافت می‌شود:

۱. بیشتر اردوکشی‌ها از سوی عثمانی، با جنبه تهاجمی (آفندی) و به قصد تصرف سرزمین بوده است. تکاپوهای نظامی صفویان جنبه واکنشی دفاعی (پدافندی) و بازدارندگی به قصد

دفاع از تمامیت ارضی بوده است. لشکرکشی‌های عثمانی در دوره شاه‌عباس نیز برای تصرف مجدد سرزمین‌های اشغالی که از دستشان خارج شده بود و آن مناطق را جزء قلمرو خویش به شمار می‌آوردند، چند نوبت ادامه یافت؛ چنان‌که پس از شاه‌عباس نیز لشکرکشی سلطان مراد چهارم (حک: ۱۰۳۲-۱۰۴۹ق/۱۶۲۲-۱۶۳۹م) در آغاز سلطنت شاه‌صفی (حک: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ق/۱۶۲۹-۱۶۴۲م) به نقض صلح ایروان و شروع جنگ‌های ده ساله این دوران و سرانجام به تصرف بغداد از سوی عثمانی و انعقاد معاهده صلح زهاب (۱۰۴۹ق/۱۶۳۹م) انجامید. باز با همه تلاشی که صفویه در حفظ این صلح داشت، در اواخر صفویه دولت عثمانی به ایران حمله کرد و بخش وسیعی از نواحی غرب و شمال غرب ایران را به تصرف درآورد تا اینکه نادر افشار آنها را از مناطق متصرفی بیرون کرد. در تمام این دوران نمونه‌های مشابهی از سوی صفویه که به خاک عثمانی لشکرکشی کرده باشد و درصدد تصرف خاک عثمانی برآید، وجود ندارد.

۲. تأمل در متن مکتوبات شاهان صفوی در این دوره و رفتار سیاسی آنها مشخص می‌سازد که اصل راهبردی در سیاست خارجی آنان در برابر دولت عثمانی، «تقدم صلح بر جنگ» و حفظ حالت صلح و سازش بوده است. به منظور پرهیز از تطویل مقاله و اینکه شرح و بسط این موضوع درخور مقاله مستقلی است، به همین اشاره بسنده و به موضوع اصلی پرداخته می‌شود.

سیاست شاه‌عباس یکم در برابر دولت عثمانی در واقعیت بیرونی بر وضعیت دوگانه صلح و جنگ قرار داشت، اما روح غالب بر این سیاست، صلح‌طلبی مستمر بوده است. با اینکه در دوره او، چندین مرحله درگیری نظامی با عثمانی رخ داد، در آغاز برای بیرون راندن آنها از مناطق اشغالی که از دوره شاه‌محمد خدابنده تصرف کرده بودند و سپس برای تثبیت حدود مرزی کشور در برابر تهاجمات بعدی نیروهای عثمانی، چندین مرحله معاهده صلح (معاهده اول و دوم استانبول، ایروان و بغداد) بین دو دولت منعقد شد. بنابراین هم دوره‌هایی از جنگ و ستیز و هم دوره‌هایی از صلح و روابط مسالمت‌آمیز در روابط صفویه و عثمانی وجود داشت.

شاه‌عباس در آغاز با ارسال نامه‌ای به سلطان مرادخان سوم، با تشریح پیامدهای ناگوار لشکرکشی‌های عثمانی به ایران -از جمله ویرانی بخش زیادی از ثغور اسلام در اثر عبور و مرور قشون، قتل و غارت مردم، دستگیری و اسارت افراد، به‌ویژه سادات به شیوه کفار دارالحرب- موضوع پیشنهاد صلح در زمان پدرش را پیش کشید که به دلایلی بی‌نتیجه ماند. سپس عنوان کرد که نماینده‌ای را برای تعیین سرحدات به دربار سلطان اعزام کرده و از سلطان

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۰، شماره ۴۵، بهار ۹۹ / ۴۱

مراد خواست که در این زمینه تدبیری به کار بندد تا با ایجاد صلح و آرامش، خرابی‌ها آباد، خاطرها آسوده، راه حج و زیارت برای زائران باز و اسباب کسب و معیشت برای مردم مهیا شود (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۳۱۷/۲-۳۲۰). سلطان مراد در پاسخ، با انجام مصالحه موافقت کرد؛ البته به شروطی که باید از سوی صفویان رعایت می‌شد و همین شروط در متن معاهده صلح اول استانبول بین دو کشور در سال ۹۹۹ق/۱۵۹۱م. گنجانیده شد (همان، ۲۴۸-۲۵۲؛ ایواغلی: ۲۷۵-۲۷۸؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۹۵/۲-۱۰۶).

با این عهدنامه، طولانی‌ترین سال‌های صلح شاه‌عباس با عثمانی تا ۱۰۱۲ق/۱۶۰۳م. به مدت سیزده سال رقم خورد. به موجب این پیمان، شهر تبریز یا قسمت غربی آذربایجان و ولایت ارمنستان، شکی، شروان و گرجستان و قراباغ و نیز قسمتی از لرستان با قلعه نهانند به تصرف دولت عثمانی درآمد. شاهزاده حیدر میرزا به رسم گروگان در پایتخت عثمانی ماند و مقرر شد که ایرانیان از آن پس از ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه به زشتی نام نبرند، اسیران از طرف دو دولت مسترد شوند و از سوی دو دولت به هیچ یک از فراریان پناه داده نشود (ن.ک. فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۲۵۱/۲-۲۵۲؛ ایواغلی: ۲۷۷-۲۷۸؛ قمی، ۱۳۸۳: ۸۹۱/۲-۸۹۴؛ بیات، ۱۳۳۸: ۲۴۷؛ Kutukoglu, 1962: 195-198). پس از این پیمان، شاه‌عباس چند نفر از پاشایان عثمانی را که در جنگ‌های تبریز به اسارت درآمده بودند، آزاد کرد. سلطان مراد نیز دستور داد ابراهیم‌خان ترکمان سفیر پیشین ایران و همراهانش را که به مدت هفت سال در آن کشور زندانی بودند، آزاد کنند (مهدوی، ۱۳۶۴: ۵۶؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۴۵/۲). طبق یکی از مواد عهدنامه، برای تعیین حدود مرزی، نمایندگان دو طرف مأموریت یافتند و توانستند عهدنامه‌ای مرزی تنظیم کنند (متن در ایواغلی، ۲۷۸-۲۸۲).

صلح‌طلبی شاه‌عباس پس از عهدنامه اول استانبول

پس از عهدنامه صلح استانبول، شاه‌عباس به دلایلی چون گرفتاری‌ها و مشکلات داخلی و سرکوب اوزبکان، سیاست صلح‌دوستی و مدارا و روابط مسالمت‌آمیز با دولت عثمانی را در پیش گرفت و در این راه از احساسات مذهبی بهره گرفت و از هرگونه تنش با دولت عثمانی خودداری ورزید. سیاست اولیه شاه‌عباس نسبت به عثمانی که پرهیز از ورود به جنگ و اعلان حالت صلح و سازش بود، از سوی عثمانی‌ها که بخش‌های زیادی از سرزمین ایران را در تصرف داشتند، با استقبال مواجه شد. تأکید شاه‌عباس بر سیاست صلح‌دوستی و تداوم روابط حسنه با دولت عثمانی در این دوره، در نامه‌های ارسالی وی به سلاطین این کشور آشکار است. او در یکی از نامه‌هایش به سلطان مرادخان سوم ضمن اشاره به استحکام قواعد صلح و

صلاح موجود میان دو دولت، پیشنهاد کمک به دولت عثمانی دربارهٔ اعزام نیرو و همراهی با سلطان در «غزوه کفار نابکار» را مطرح کرد و گفت اگر سلطان فرمان دهد، امرا و لشکر قزلباش را که در مرزها مستقرند، اعزام می‌کند تا همراه لشکر عثمانی به غزای کفار پردازند. شاید او نیز از ثواب غزا بهره‌مند شود و با این اتحاد، دشمنان اسلام خوار و منکوب شوند (ایواغلی: ۲۹۸-۳۰۰؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۲۰۵/۲-۲۰۷؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۱۶۸۸/۵). در تاریخ سلانیکلی از نامه شاه‌عباس برای قطع نزاع و دشمنی میان دو دولت صفویه و عثمانی و فرستادن حیدر میرزا شاهزاده صفوی به دربار عثمانی گزارش شده است (سلانیکلی، ۱۳۸۹: ۳۳۶-۳۴۰، ۴۳۳؛ منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۲۲).

یکی از مواردی که می‌توانست رابطهٔ صلح‌آمیز دو دولت را ناپایدار و شکننده سازد، تحریکات و نامه‌نگاری‌های «خان احمدخان» (متوفای ۱۰۰۵ق/ ۱۵۹۷م) حاکم گیلان بود. وی که رابطه‌اش با شاه‌عباس تیره شده بود، با اعزام ایلچی و ارسال نامه به حضور سلطان مراد، ضمن واگذاری «گیلان بیه‌پس» (لاهیجان) به او، از سلطان طلب حمایت کرد. سلطان مراد در پاسخ به نامهٔ خان احمد، نابودی صفویه را بر خود لازم دانست و ضمن یادآوری پیروزی پیشین عثمانی در تصرف برخی ولایات ایران، اعلام کرده بود که هنوز عزم کوشورستانی او «برای مجازات و سزای آن فرقه گمراه در تک‌وپو می‌باشد». سپس به اقدامات شاه‌عباس اشاره کرد که دائم ایلچی و نامه برای اصلاح و آشتی می‌فرستد و برادرزاده‌اش را به درگاه او فرستاده و با انواع تضرع، اظهار محبت و دوستی کرده و اکنون نیز ایلچی معتبری برای استحکام صلح و صلاح فرستاده است. سلطان مراد ضمن پذیرش هدیهٔ خان احمد در واگذاری لاهیجان، احمدپاشا امیرالامرا را به حکومت آنجا منصوب کرد و با اعزام تعدادی تفنگچی یینی‌چری به آن ناحیه، به خان احمد نوید داد که طی نامه‌ای به شاه‌عباس از او خواسته است که دخل و تصرفی در گیلان نکند (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۲/۳۲۶-۳۲۸؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۱۱۶/۲-۱۲۰). خان احمد در نامه‌هایی که به سلطان عثمانی نوشت، پیشنهاد حمله آن دولت از طریق دریای خزر، از شروان به گیلان و از آن طریق با حمایت او به سوی قزوین برای تصرف ایران را مطرح کرد (منشی، ۱۳۷۷: ۷۰۰/۲). حضور عثمانیان در گیلان که به قزوین پایتخت صفویه نزدیک بود، می‌توانست تهدیدی جدی برای شاه‌عباس به حساب آید.

شاه‌عباس که با دولت عثمانی به تازگی مصالحه کرده بود، اقدامات حاکم گیلان را برای خویش و مناسبات دوستانه‌اش با عثمانی خطرناک می‌دانست. از این رو، با لشکرکشی به گیلان خان‌احمد را شکست داد و بر گیلان دست یافت (۱۰۰۰ق/ ۱۵۹۲م). سپس با اعزام یکی از معتمدان خویش به دربار عثمانی، در پاسخ نامهٔ سلطان مراد، ضمن اشاره به حاکمیت صفویه

بر گیلان از زمان شاه اسماعیل یکم (۹۰۷-۹۳۰ق/۱۵۰۱-۱۵۲۴م) و نقد دیدگاه سلطان درباره این ولایت، خودسری حاکم گیلان و ضرورت تنبیه او را مطرح کرد و از سلطان خواست که سخنان فتنه‌انگیز خان احمد را نپذیرد. شاه‌عباس در این نامه پناهنده شدن خان احمد به دولت عثمانی را مغایر با قرارداد صلح میان دو کشور (بند عدم پناهندگی به فراریان دو طرف) دانست و خواهان دستگیری او برای جلوگیری از بروز فتنه میان دو کشور شد. همچنین از سلطان تقاضا کرد که درباره حفظ سررشته صلح و صلاح، برای پاشایان و حکام مرزی دستور لازم را صادر کند (ایواغلی: ۲۹۳-۲۹۶؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۱۲۳/۲-۱۲۹). سلطان مراد در پاسخ (به تاریخ رمضان سال ۱۰۰۰ق)، ضمن تأکید بر رابطه دیرینه حکام گیلان با دربار عثمانی و تقاضای اخیر خان احمد در بخشش قسمتی از قلمرو خود به عثمانی، حمایت از او را خلاف عقد صلح میان دو دولت ندانست و از شاه خواست که از گیلان چشم‌پوشی کند و خان احمد را به حکومت گیلان برگرداند (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۲۵۴/۲-۲۵۷؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۱۳۰/۲-۱۴۱). با فرار خان احمدخان به دربار عثمانی پس از شکست در برابر نیروهای صفوی، شاه‌عباس با نگرانی از دسیسه و فتنه‌گری او در کار صلح و صلاح بین دو کشور، با اعزام سفیر و طی نامه‌ای این موضوع را به سلطان عثمانی اطلاع داد (سلانیک، ۱۳۸۹: ۳۹۶). او در پاسخ نامه سلطان مراد که در شفاعت از خان احمدخان نوشته شده بود (متن در ایواغلی: ۲۸۲-۲۸۴)، با ارسال نامه‌ای همراه حسن آقا چاووش^۱ فرستاده عثمانی، به تفصیل رفتارهای سوء خان احمد و ستم‌های او بر مردم گیلان را شرح داد و از سلطان خواست که ضمن جویا شدن حقایق از فرستاده خود، این موضوع موجب اختلال در روابط دوستانه دو جانبه نشود و سلطان در استحکام بنیان صلح و صلاح که موجب فوز و فلاح عموم مردم و تقویت مراتب دوستی است، اهتمام بورزد (ایواغلی: ۲۸۴-۲۸۷). او در نامه دیگری توسط بایزیدبیک در جمادی‌الثانی ۱۰۰۱ق/۱۵۹۳م، ضمن ارسال گزارشی از درگیری خود با اوزبکان، شرحی درباره وضعیت خان احمدخان از دوره شاه‌طهماسب و پس از آن برای سلطان مراد ارائه داد و نتیجه گرفت که تنبیه خان احمد ضرورت دارد. شاه‌عباس در این نامه توضیح داد که پس از برقراری صلح بین او و سلطان عثمانی، خان احمدخان شروع به رفتارهایی کرد که نشانه عدم انقیاد و اطاعت از دولت صفوی به شمار می‌رفت و شماری از رفتارهای خلاف و اذیت و آزارهای او به مردم گیلان را به اطلاع سلطان رساند و گوشزد کرد که اکنون نیز در دربار عثمانی با بیان سخنان خلاف واقع، قصد برهم زدن رابطه صلح‌آمیز بین دو کشور را دارد؛ به همین دلیل از سلطان خواست که سخنان وی خللی در ارکان صلح و صلاح موجود ایجاد نکند (همان، ۲۸۷-۲۹۱).

۱. چاووش در ترکی به معنی حاجب و نقیب لشکر و فراش حضور است.

شاه‌عباس در نامه‌ای به وزیران سلطان مراد نبز به علت حمله‌اش به گیلان که سلوک ناپسند خان احمد با مردم بوده، اشاره کرده است (نوایی، ۱۳۶۷: ۱۶۱/۲-۱۶۵؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۹۳-۲۹۷). همچنین نامه‌هایی به ملا سعدالدین محمد افندی مفتی دولت عثمانی نوشت و ضمن اعلام تلاش خود برای ایجاد صلح بین دو کشور، از وی خواست که بانی تداوم رابطه مسالمت‌آمیز شود و در این راه تلاش خود را به کار بندد. همچنین به وی یادآوری کرد که اجازه ندهد سخنان خان احمد بر وضعیت مصالحه تأثیر منفی بگذارد (ایواغلی: ۳۴۸-۳۵۱؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۱۶۶/۲-۱۷۳، ۱۷۸-۱۹۳؛ و جوابیه‌های سعدالدین ۱۷۴-۱۷۷، ۲۷۵-۲۸۱؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۸۲-۲۹۳). در مجموع، شاه‌عباس با رد محترمانه درخواست سلطان عثمانی درباره حاکم فراری گیلان، همواره بر حفظ روابط صلح و دوستی بین دو کشور تأکید کرده بود.

آخرین نامه شاه‌عباس به سلطان مراد، همراه شاه‌کرم‌بیگ ارسال شد که در آن شاه صفوی با توجه به برقراری صلح و سازش بین دو طرف، دو تقاضا را از سلطان عثمانی درخواست کرده بود. یکی حفر نهری از فرات برای رساندن آب به نجف اشرف؛ دیگری اعزام فردی به عتبات عالیات عراق برای خدمت به مستمندان و تقسیم خیرات و صدقات که در دوره شاه‌طهماسب نیز معمول بوده است. شاه‌عباس ضمن خرسندی از پیروزی‌های سلطان مراد در جبهه اروپا، گلایه کرده بود که سلطان می‌بایست او را در غزوات همراه می‌کرد؛ حال نیز اگر دستور دهد امرا و لشکر قزلباش را اعزام می‌کند تا در رکاب سلطان به جهاد با دشمنان پردازند (ایواغلی: ۲۹۸-۳۰۰). این نامه با فوت سلطان مراد، به جانشین او سلطان محمدخان سوم (حک: ۱۰۰۳-۱۰۱۲ق/ ۱۵۹۴-۱۶۰۳م) داده شد و او نیز در پاسخ، طی نامه‌ای با درخواست‌های شاه موافقت کرد (متن در همان، ۳۰۱-۳۰۴؛ سلانیکلی، ۱۳۸۹: ۴۳۹).

شاه‌عباس با اعزام ذوالفقارخان قرامانلو امیرالامرای آذربایجان به دربار سلطان محمدخان برای تعزیت مرگ پدرش و تهنیت جلوس او (منجم، ۱۳۶۶: ۱۴۷-۱۴۹؛ سلانیکلی، ۱۳۸۹: ۴۴۲-۴۵۰)، در نامه خویش از ادامه صلح و دوستی میان دو دولت سخن گفت و اعلام کرد که توقع دارد رشته صلح و صلاح پیشین در زمان سلطان جدید نیز با استحکام بیشتر تداوم یابد و به ارکان آن خلل و نقصانی راه نیابد؛ زیرا تقویت این صلح و دوستی، از سویی باعث «زیادتی دعای خیر عجزه و رعایا» و دعای اینان باعث رضای خالق و ثبات دولت می‌شود و از سوی دیگر، چون خیر استحکام بنیان مصالحه و یگانگی دو دولت به گوش مخالفان و معاندان دو طرف برسد، خوار و سرشکسته خواهند شد (ایواغلی: ۳۰۴-۳۰۸؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۲۲۶/۲-۲۳۷). شاه در نامه دیگری به سلطان عثمانی، ضمن خرسندی از پیروزی درخشان وی بر فرنگیان،

اعلام کرد که به شکرانه این فیروزی و برای ثبات دولت و فتح و نصرت لشکر اسلام و نگونسازی دشمنان دین و ملت اسلام، مقرر کرده که «جمع صلحا و فضلا و علما و اصحاب زهد و تقوی با صوفیان این دودمان» در ایام و شب‌های متبرکه ماه رمضان در آرامگاه اردبیل به تلاوت قرآن و ادعیه و شکرگزاری پردازند و دستور داده که در سراسر کشور نیز همین اعمال را انجام دهند. سپس از سلطان خواست که او را «از جمله محبان صافی اعتقاد و زمره دوستان ثابت‌الوداد» شمرده و پیوسته در استحکام مبانی دوستی و محبت که موجب راحتی خاطر عامه مردم و دعای خیر بندگان خداست، اعیان و ارکان دولت را مأمور کند (ایواغلی: ۳۱۹-۳۲۱؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۲/۲۴۲-۲۴۷). همچنین طی نامه‌ای، فتوحات خود در جبهه اوزبکان را پس از امداد الهی و پیامبر و ائمه، از یمن توجه سلطان عثمانی و محبت خاندان او دانست (ایواغلی: ۳۲۶-۳۲۹؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۶۸-۲۷۴؛ سلانیک، ۱۳۸۹: ۴۵۱). سلطان محمدخان نیز در نامه‌ای با تصریح بر اینکه شاه‌عباس بیشتر از اجداد خود باب مراسله را باز کرده و به مرزداران ایرانی درباره رعایت مواد صلح سفارش می‌کند، اعلام کرده بود که بدین مناسبت از سوی او نیز مراتب دوستی رعایت خواهد شد و به سرحدنشینان دستور داده که از مواد مصالحه تخطی نکنند (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۲/۲۹۱-۲۹۳؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۲/۲۹۲-۳۰۰).

شاه‌عباس در ادامه سیاست صلح‌دوستی‌اش، نامه‌ای به مادر سلطان محمدخان نوشت و در آن از رابطه صلح‌آمیز رو طرف سخن گفت و با اعزام مقصودبیگ ذوالقدر به درگاه وی، استحکام یافتن مراسم صلح و صلاح را تقاضا کرد تا در پی آن، چندین حاجت برآورده شود: برقراری امنیت عوام و خواص مردم؛ ایمن شدن تجار و مسافران از تعرض متعرضان؛ انجام مراسم زیارت خانه خدا و مرقد‌های حضرت رسول و ائمه از سوی زوار ایرانی با آسودگی خاطر (نوایی، ۱۳۶۷: ۲/۲۴۰-۲۴۱؛ سلانیک، ۱۳۸۹: ۴۵۴-۴۵۵؛ حسین‌بیگ و گلتر - گل‌عطرخاتون - همراه با هدایا و نامه برای سلطان و والده).

در نامه‌ای از شاه‌عباس که حسینی تفرشی آن را ضبط کرده و تاریخ آن و نام سلطان عثمانی نیز قید نشده و به احتمال همان سلطان محمد سوم است، با بهره‌گیری از مفاهیم دینی و استناد به آیات و روایات، ضرورت صلح و دوستی و اتحاد بین دو کشور و پرهیز از جنگ و خون‌ریزی تبیین شده است. در این نامه با اشاره به پیامد رفتار عثمانی‌ها در لشکرکشی به ایران که موجب خساراتی نظیر صرف هزینه زیاد از خزانه عثمانی برای این لشکرکشی‌ها، تلف شدن جمع زیادی مسلمان، اسارت بسیاری از اهل ایمان، آوارگی و پراکنده شدن بسیاری از مردم از محل سکونت خود، نهب و غارت سرزمین مسلمانان شده بود، به چند دلیل این نوع رفتار را شایسته ندانسته بود: ۱. قرب جوار و همسایگی بین دو کشور؛ ۲. قرابت دینی و عدم تباین

دین و مذهب؛ ۳. متفق بودن بر اصول دین: توحید، نبوت، عدل و معاد؛ ۴. اصل نبودن امامت و خلافت که موجب تنازع است؛ درحالی‌که بیشتر علمای سنت آن را از فروع شمرده‌اند و موجبی برای تکفیر و تجویز قتل و غارت و اسارت مسلمانان و اهل قبله نیست. پس از آن به نقد انگیزه‌های سلطان از لشکرکشی پرداخته که چند حالت برای آن متصور است: یا برای گردن‌فرازی و جمع کردن زر و سیم و زخارف دنیوی است که در این صورت اگر رابطه صلح‌آمیز برقرار باشد، هر ساله آنقدر از محصولات ایران، تحف و هدایا به دربار عثمانی ارسال می‌شود که احتیاج به لشکرکشی نیست؛ یا هدف از ارسال سپاه به بهانه‌ی واهی نقض عهد و میثاق از سوی ایران است که برخی دسیسه‌گران به ذهن سلطان و اولیای او خطور داده‌اند؛ که باید گفت برحسب آیات قرآن (نحل/۹۱ و رعد/۲۵، در نامه متن آیات ذکر شده)، او از مفاد عهدنامه‌ی زمان سلطان سلیمان و شاه‌طهماسب در تعیین حدود و ثغور، هیچ تخطی نکرده و همواره در استحکام مبانی صلح و سداد کوشیده است. لذا از سلطان خواسته بود که به سخنان بدخواهان گوش نسپارد؛ زیرا استحکام رابطه‌ی مودت و محبت موجب می‌شود که بندگان خدا در امنیت و آسایش به سر برند و به وظایف طاعات و عبادات خود مشغول شوند و پامال ظلم و ستم نشوند. همچنین حجاج خانه خدا و زائران اماکن مقدسه با اطمینان خاطر به انجام مراسم عبادی خویش می‌پردازند (ن.ک. حسینی تفرشی، ۱۳۹۰: ۲۹-۳۵).

صلح‌طلبی شاه‌عباس پس از اخراج عثمانی‌ها

با سلطنت سلطان احمدخان یکم (حک: ۱۰۱۲-۱۰۲۶ق/۱۶۰۳-۱۶۱۷م) فرزند سلطان محمد سوم، شاه‌عباس در نامه‌ای تفصیلی و متأثر از مفاهیم دینی، جلوس وی بر تخت سلطنت را تهنیت گفت و در ادامه‌ی نامه گسترش روابط دوستی، حمایت از رعایا، تقویت قواعد اسلام، اجرای عدالت، پرهیز از نقض عهد و موثیق میان دو طرف و اجازه دادن به تردد زائران ایرانی و حجاج بیت‌الله‌الحرام و مدینه منوره و مشاهد متبرکه در قلمرو عثمانی را به سلطان یادآوری کرد (حسینی تفرشی، ۱۳۹۰: ۵۶-۶۱). با وجود سیاست صلح‌جویانه‌ی شاه‌عباس، عثمانی‌ها که این سیاست را دلیل بر ضعف او می‌پنداشتند، در این مدت علاوه بر تاخت‌وتازهایی که به نواحی ایران می‌کردند، بدرفتاری‌های فراوانی از خود نشان دادند که شاه‌عباس را ناگزیر به اخراج آنان از نواحی اشغالی کرد. یکی از عواملی که این صلح را شکننده کرد، اقداماتی بود که سربازان عثمانی در قلعه‌ی نهاوند به ضرر مردم انجام می‌دادند. از زمانی که سنان‌پاشا معروف به «چغال‌اغلی» در سال ۹۹۷ق. نهاوند را فتح کرد و این قلعه را بنیاد نهاد، آمد و رفت نیروها به این منطقه موجب خرابی مواضع و مزارع مردم نهاوند و پراکنده شدن آنها به اطراف و جوانب

شد و خرابی و نهب و غارت بسیار به قلمرو علیشکر (همدان) وارد کردند (منشی، ۱۳۷۷: ۶۳۳/۲-۶۳۴). سربازان عثمانی مستقر در این قلعه، اغلب مایحتاج خود را از حکومت بغداد تأمین می‌کردند، ولی به اموال مردم محلی نیز دستبرد می‌زدند. با رخداد حوادثی درون عثمانی و گرفتاری این دولت در جنگ با جلالیان و شورش در بغداد، وقفه‌ای در ارسال آذوقه به قلعه نهاوند پیش آمد و سربازان به تعدی و تجاوز به اموال مردم پرداختند (همان، ۱۰۲۴-۱۰۲۵). خبر این دستبردها که مغایر با مفاد صلح‌نامه بود، به شاه‌عباس رسید. نکته دیگر اینکه شاه‌عباس «بنا بر تشدید مبانی صلح و صلاح» متعرض قلعه نهاوند که «در میانه ممالک محروسه واقع» بود نشد، اما بارها به عثمانی‌ها اعلام کرد که آن را تخریب کنند، ولی ترتیب اثر ندادند (نویسی، ۱۳۶۷: ۳/ ۳۷۰، در نامه به جلال‌الدین اکبر پادشاه هند؛ منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۰۲۴-۱۰۲۵). علاوه بر آن، به دلیل مشکلات آذوقه، برخی از سربازان عثمانی در پناه استحکامات قلعه سر به طغیان برآوردند. این سربازان از فرمانده اعزامی از طرف حاکم بغداد برای قلعه نیز تمکین نکردند. در نتیجه وی از دربار شاه‌عباس کمک خواست. شاه‌عباس با ارسال نامه‌ای مشتمل بر نصایح پادشاهانه، از این نیروها خواست که از نافرمانی و عصیان پرهیز کنند. وضعیت نابسامان نیروهای عثمانی، مردم نهاوند را که از فساد و ظلم و ستم آنان در مدت طولانی حضور در قلعه به تنگ آمده بودند، مصمم کرد که به قلعه هجوم برند و آنها را بیرون کنند. این کار پیش از رسیدن حسن‌خان حاکم همدان و اعزامی از طرف شاه‌عباس به پای قلعه انجام شد و او نیز به تخریب قلعه پرداخت (منشی، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۰۲۵-۱۰۲۶).

در این میان، پاشایان و حکام مرزی عثمانی سر به طغیان و شورش برداشتند و با مرزداران ایرانی بدسلوکی کردند و رفتارهای نامناسبی از خود نشان دادند. از جمله، قتل یکی از بازرگانان شاهی و تصرف مبالغ زیادی از اموال خاصه شاه‌عباس توسط حاکم وان؛ و دستگیری و غارت اموال مأموران اعزامی شاه‌عباس در شروان که برای خرید به داغستان رفته بودند. با اینکه بارها رفتارهای ناپسند پاشایان مرزی به سلطان عثمانی و وزیران اعظم آن دولت اعلام شده بود، ترتیب اثری ندادند. با همه این بدرفتاری‌ها، شاه‌عباس این موارد را به تجاهل و تغافل می‌گذراند و سعی داشت که اساس صلح متزلزل نشود (همان، ۱۰۲۸). پناهنده شدن شاهوردی‌خان فرزند خلیفه انصار حاکم قراچه‌داغ به خاک عثمانی نیز موجب رنجش شاه‌عباس شد. با اینکه طبق صلح‌نامه، قراچه‌داغ در قلمرو صفویان قرار گرفت، اما شاهوردی به جای بازگشت به دربار صفویه، همچنان در وابستگی به عثمانی ماند و در آذربایجان که در اختیار نیروهای عثمانی بود، برای خود شوکت و اقتداری به هم زد و به اعمالی که «خلاف عقیدت و اخلاص بود» دست زد و هوای خودسری در سر داشت (همان، ۶۳۳، ۶۹۸). نکته

دیگر اینکه قیام فردی به نام غازی‌بیک از رؤسای کُرد سلماس، بر ضد والی ترک تبریز و اظهار اطاعت از دربار صفوی (همان، ۱۰۲۸)، بر سست شدن پیوند صلح تأثیر گذاشت. حتی احتمال می‌رفت که جلالیان شورشی بر آذربایجان و شروان تسلط یابند و بر دشواری اوضاع بیفزایند (همان، ۱۰۲۹). سرانجام شاه‌عباس با احتیاط تحرکات نظامی خود را آغاز کرد. ضعف امپراتوری عثمانی در زمان سلطان محمد سوم و شورش و هرج و مرج در آناتولی و بین‌النهرین، به شاه‌عباس برای بازپس‌گیری مناطق اشغالی کمک کرد. از این رو، رابطه صفویه و عثمانی به دلیل حملات نظامی شاه‌عباس به مواضع نیروهای عثمانی برای بازپس‌گیری مناطق ایران که در تصرف آنان بود، دچار تنش شد. وی به تدریج طی یک رشته عملیات نظامی توانست تمام آذربایجان و گرجستان و شهرهای قفقاز را از تصرف عثمانی‌ها بیرون آورد (ن.ک. جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۶۵-۸۰۳؛ منشی، ۱۳۷۷: ۲/۱۰۲۴، ۱۰۲۷-۱۱۵۲؛ منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۳۴-۲۳۹؛ اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۲/۷۰۷-۷۰۹).

زمانی که شاه‌عباس در گنجه بود (۱۱۱۵ق)، زنی گرجی به نام گلچهره از جانب مادر سلطان محمد عثمانی و صدراعظم درویش‌پاشا برای متارکه جنگ و انعقاد صلح نزد وی آمد. شاه‌عباس با یادآوری صلح آماسیه بین دو کشور و نقض آن از سوی عثمانی و تصرف سرزمین‌های ایران، صلح را به پذیرش استرداد تمام نواحی ایران براساس مفاد همان صلح‌نامه از سوی دولت عثمانی موکول کرد (منشی، ۱۳۷۷: ۲/۱۱۷۶-۱۱۷۷؛ منجم، ۱۳۶۶: ۳۰۹-۳۱۰).

سلطان عثمانی و صدراعظم او سنان‌پاشا معروف به چغال‌اغلی، از اقدام نظامی شاه‌عباس ناخرسند بودند و در نامه‌های خود با عبارات تندی او را سرزنش و تهدید به لشکرکشی گسترده و تصرف ایران کرده بودند (ن.ک. نامه صدراعظم در فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۲/۲۷۹-۲۸۱؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۳/۳۲-۲۷). سلطان احمدخان در نامه‌ای به خان قرم (کریمه) با نسبت دادن عبارات زننده به شاه‌عباس و اینکه قصد تسخیر ایران را دارد، از خان تاتار خواست که با نیروهای خود از دشت قبچاق به نیروهای قزلباش حمله‌ور شود تا از طریق اتحاد با حاکم زگم و مردم داغستان، شاه‌عباس «بی‌توفیق» به مجازات رسد، خوانین و سلاطینش از دم شمشیر بگذرند و سربازان حنفی‌المذهب و سنی‌مشرک عثمانی بر روافض بی‌دین تفوق یابند (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۲/۱۱۱-۱۱۴؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۳/۲۸-۳۵). چغال‌اغلی که در رأس سپاهی برای تصرف آذربایجان حرکت کرده بود، وقتی با سیاست‌زمین سوخته شاه‌عباس در مناطق مسیر خود مواجه شد، شرایط صلح را با درخواست‌هایی سنگین از شاه‌عباس، از جمله بازگرداندن تمام ولایاتی که از سپاه عثمانی گرفته است مشروط کرد؛ که از سوی شاه و درباریان پذیرفتنی نبود (مواد درخواست در: منجم، ۱۳۶۶: ۲۷۳-۲۷۴). سخن شاه‌عباس به

چغال‌اغلی این بود که شما در ثبات و قرار راسخ باشید که نیروهای قزلباش خلاف صلح نخواهند کرد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۰۸۵/۲).

با وجود تندی‌ها و تهدیدهای زمامداران عثمانی، شاه‌عباس که با برتری نظامی به اهداف خود دست یافته بود، تمایل خویش را به صلح نشان داد. او به دولت عثمانی پیغام داد چون قصد تصرف خاک عثمانی را ندارد، در صورتی که آن دولت از ادعای خود نسبت به ایالات ایران دست بردارد و پایبند به مفاد مصالحه آماسیه باشد، حاضر به امضای قرارداد صلح است (منشی، ۱۳۷۷: ۱۳۵۳/۲؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۹۸). از آن سوی، مرادپاشا صدراعظم بعدی عثمانی، طی چندین نامه از برقراری صلح سخن به میان آورد و از شاه‌عباس خواست که با حفظ شوکت و هیمنه سلطان عثمانی، شرایط برقراری صلح بین دو کشور را فراهم سازد (ن.ک. فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۲۶۷/۲-۲۷۰، ۲۷۱-۲۷۰، ۳۴۴-۳۵۱ و نامه به الله‌وردی‌خان ۲۷۵-۲۷۶؛ ایواغلی: ۳۵۱-۳۵۹؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۳۶/۳-۷۱؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۸۳۵). شاه‌عباس در پیغامی همراه خیرالدین چاوش فرستاده مرادپاشا، با تأکید بر معزز و ممتاز بودن سلاطین عثمانی به دلیل اشتغال به غزا و جهاد و سعادت خدمت حرمین شریفین و اینکه بر جمیع مسلمانان معاونت آنان لازم و حتمی است، اعلام کرد که هرگاه سلطان عثمانی طمعی در مملکت موروثی او نداشته باشد و در مقام الفت و دوستی باشد، او نیز به جهت رعایت مسلمین از نزاع و جدال گذشته، از طریق محبت و اتحاد عدول نخواهد کرد. چه بهتر که بین پادشاهان اسلام مصالحه و دوستی باشد که خود موجب خواری دشمنان دین می‌شود. او حتی یادآوری کرد که سلطان مراد (سوم) بی‌جهت از فرصت بهره‌گرفت و عهد و میثاقی را که به سوگندهای آکید بین پدران بسته شده بود، نقض کرد و به غضب، بخشی از سرزمین موروثی صفویه را به تصرف درآورد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۳۰۰/۲؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۹۵). با این نامه‌نگاری‌ها، روابط دو طرف به مسالمت و دوستی تغییر یافت و مفاد مکاتبات بعدی بیشتر تأکید بر تداوم رابطه صلح و صلاح بود.

صلح طلبی شاه‌عباس پس از عهدنامه دوم استانبول

شاه‌عباس با ضروری دانستن صلح و آشتی میان دو دولت مسلمان و متحد بودن پادشاهان اسلام، در نامه‌ای به سلطان احمدخان، به شیوه اندرزنامه‌نویسان، ضرورت اتحاد و دوستی دو دولت را تبیین کرده بود؛ زیرا تا فرمانروایان با یکدیگر در الفت و دوستی نباشند، آسودگی و راحتی ناتوانان و زیردستان میسر نمی‌شود. از سویی، نزاع و اختلاف و درگیری پیامدهای زیان‌باری، نظیر تلف شدن و کاهش نیروهای نظامی، انهدام مبانی و بنیان‌های کشور، تخریب

سرزمین‌ها، بروز فتنه و فساد و جور و ستم، قتل و خون‌ریزی و نابودی و اسارت انسان‌ها و غیره دارد. شاه‌عباس پس از این مقدمات اندرزی، اقدام خیرخواهانه و پسندیده سلطان سلیمان و شاه‌طهماسب را در بنیان نهادن اساس صلح میان دو دولت یادآوری کرد و گفت او نیز با تاسی از آن سنت نیکو، همواره کوشیده که آتش نزاع و دشمنی خاموش شود و رابطه دوستی و یگانگی برقرار باشد تا مردم از خسارات نیروهای نظامی و لشکرکشی‌های دو طرف در امان باشند. بر همین اساس، قاضی‌خان صدر از بزرگان سادات را به دربار عثمانی اعزام کرد تا با کمک مفتیان و فقها و علمای آن دیار، اساس صلحی مستحکم را بین دو دولت برقرار کنند تا فواید آن شامل حال همه مردم شود (ایواغلی، ۳۳۳-۳۳۷).

قاضی‌خان در این مأموریت براساس همان مصالحه آماسیه، صلح‌نامه‌ای نوشت^۱ که به عهدنامه دوم استانبول (۱۰۲۲/ق/۱۶۱۳م) معروف است. شاه‌عباس سراج‌الدین قاسم‌بیگ سپهسالار مازندران را برای امضای قرارداد صلح به دربار عثمانی اعزام کرد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۵۱/۲، ۱۵۲۸/۳؛ نعیم، ۱۲۸۳: ۹۴/۲). براساس این عهدنامه، عثمانی‌ها از هرگونه ادعایی نسبت به آذربایجان، کردستان، لرستان و خوزستان صرف نظر کردند و پذیرفتند که سرحدات دو کشور براساس پیمان صلح آماسیه باشد. شاه‌عباس نیز تعهد کرد بین‌النهرین را تخلیه و به عثمانی‌ها واگذار کند و سالی دو بیست خروار ابریشم به دربار عثمانی تحویل دهد؛ و مواردی دیگر که در منابع آمده است (نعیم، ۱۲۸۳: ۱۱۳/۲؛ هامر پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۷۵۷/۳؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۱۷۶۱/۵-۱۷۶۲؛ بیانی، ۱۳۷۹: ۴۶۱؛ مهدوی، ۱۳۴۶: ۷۸).

شاه‌عباس برای تداوم رابطه حسنه با دربار عثمانی، در نامه‌ای به سلطان احمد، از اینکه بین دو دولت صلح و صفا برقرار و پابرجاست، شکرگزاری و آرزو کرد که همواره این رابطه دوستانه که موجب آرامش و آسایش جهانیان است، پایدار و دست حوادث از آن کوتاه باشد (ایواغلی، ۳۲۹-۳۳۱؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۹۲-۹۷). او به درخواست سلطان عثمانی همه اسرای ترک را آزاد و همه شروط مصالحه را برآورده کرد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۵۲/۲). بار دیگر شاه‌عباس برای تحکیم مبانی دوستی و اتحاد، با ارسال نامه و اعزام «ذاکراقا قوشچی» به دربار سلطان احمدخان، از تداوم رابطه صلح و صفا میان دو کشور ابراز خرسندی کرد. در این نامه ضمن اشاره به اینکه سلطان عثمانی همواره از ثنوبات غزا و جهاد با کفار فرنگ برخوردار است، از تمایل خود به شرکت در این غزوات سخن گفت که به دلیل وقوع اختلافات میان دو طرف، این امر ممکن نشده است. وی سپس با استناد به آیه قرآن (توبه/۱۲) و بهره‌گیری از

۱. متن آن در: ایواغلی: ۳۳۸-۳۳۷؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۹۰-۹۱؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۲۵/۲-۱۴۲۷، ۱۵۳۸/۳؛ منجم، ۱۳۶۶: ۴۲۸-۴۲۷؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۸۳۷-۸۳۹؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۲۰۱-۲۰۰/۱؛ منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۴۴، ۲۵۰-۲۵۱.

فتاوی فقها مبنی بر غزا و جهاد با کفار، از لشکرکشی خود به گرجستان و گسترش اسلام در آن دیار و تبدیل «کنایس و معابد اصنام» به مساجد اهل اسلام خبر داد و عملی شدن این امر خیر را به سبب رابطه صلح آمیز موجود دانسته بود. بدین ترتیب، سلطان را در ثواب آن شریک می‌دانست (ایواغلی، ۳۳۱-۳۳۳؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۵۱/۲).

صلح طلبی شاه‌عباس پس از عهدنامه ایروان

آرامش پدیدآمده پس از عهدنامه صلح دوم استانبول، با نقض آن از سوی سلطان احمدخان و لشکرکشی گسترده به ایران (شرح آن در: جنابدی، ۱۳۷۸: ۸۵۷-۸۷۲؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۸۹/۲-۱۵۰۴، ۱۵۳۷/۳-۱۵۴۲) مختل شد. این معاهده نتوانست اختلافات میان دو دولت را از میان ببرد و وقوع یک رشته جنگ‌ها و حملات، آسایش و امنیت نواحی شمال غربی و غرب ایران را تحت تأثیر قرار داد (بیانی، ۱۳۷۹: ۴۶۲). پیش از لشکرکشی، به تحریک امرای مرزی عثمانی -برای نمونه محمدپاشا مشهور به تکلوپاشا حاکم وان- امرای اکراد آن حدود با نیروهای قزلباش درگیر می‌شدند و به نواحی در اختیار صفویه دست‌درازی می‌کردند و باعث شورش و آشوب سرحدات و آشفتگی اوضاع مردم می‌شدند. پیربوداق خان حاکم تبریز که به مقابله با اکرادی که به سلماس دستبرد زده بودند شتافت، توسط آنان کشته شد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۸۶/۲-۱۴۸۸). خبر پیشروی نیروی عثمانی به جانب ایران، در میان شورشیان گرجی و امرای کارتیلی و کاختی و در شروان هیجانی علیه صفویه ایجاد کرد و به تحرکاتی دست زدند (همان، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵). اکراد برادوست نیز بر قلعه ارومی مشهور به قلعه دمدم استیلا یافتند (همان، ۱۴۶۸-۱۴۷۰). با اینکه شاه‌عباس در برابر رفتارهای دولت عثمانی بردباری نشان می‌داد، اما سلطان عثمانی با انتخاب محمدپاشا مشهور به «اکوزمحمد» به وزیراعظمی و سرداری سپاه، تکاپوهای نظامی خود به سمت ایران را آغاز و «بی‌جهتی ظاهر و عذری واضح» عهد و پیمان صلح را نقض کرد. سپس با جمع‌آوری لشکری گسترده از مناطق مختلف عثمانی، همراه با تمام وزرا و پاشایان و ارکان دولت، با تجهیزات نظامی مجهز، از ارزروم به طرف ایروان حمله‌ور شد (همان، ۱۴۶۴، ۱۴۸۹-۱۴۹۰؛ نعیم، ۱۲۸۳: ۱۳۶/۲-۱۴۴). با اقدامات شاه‌عباس در مستحکم کردن قلعه ایروان، سیاست تدافعی او، جنگ پراکنده و غیرمتمرکز، قطع خواربار و عاجز کردن دشمن و پایداری نیروهای قزلباش، سپاه انبوه عثمانی نتوانست بر قلعه مسلط شود و سردار عثمانی پیشنهاد صلح داد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۹۴/۲؛ بیانی، ۱۳۷۹: ۴۶۳). اکوزمحمد تلاش کرد نقض شرایط صلح را به قزلباشان نسبت دهد، اما شاه‌عباس اعلام کرد از قزلباشان هیچ امری که مغایر عهد و پیمان باشد، ظهور نیافته و عثمانی‌ها بدون دلیل نقض

پیمان کرده‌اند و با شعله‌ور کردن آتش فتنه، خون‌های زیادی را به ناحق ریخته‌اند. سپس با اعزام قاضی‌خان به اردوی عثمانی، بین دو طرف صلح برقرار شد (۱۰۲۵ق. مشهور به صلح ایروان) و سپاه عثمانی به جانب ارزروم بازگشت (منشی، ۱۳۷۷: ۱۶۹۹/۲-۱۵۰۱؛ منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۵۰-۲۵۱).

این صلح نیز دوام نیافت و سلطان احمد با نارضایتی از اقدام اکوزمحمد در پذیرش صلح، او را عزل کرد و با برگزیدن خلیل‌پاشا به صدراعظمی، به او دستور داد که به ایران حمله کند. با اینکه سلطان احمدخان در ۱۰۲۶ق/۱۶۱۷م. درگذشت، اما قوای عثمانی در زمان سلطان عثمان‌خان دوم (حک: ۱۰۲۶-۱۰۳۱ق/۱۶۱۷-۱۶۲۱م) حالت نظامی خود را در خاک ایران حفظ کرد. سلطان عثمان طی نامه‌ای به شاه‌عباس اعلام کرد که اختیار جنگ و صلح را به خلیل‌پاشا صدراعظم واگذار کرده که به آنچه صلاح دولت است، عمل کند. شاه‌عباس پس از دیدار با سفیر عثمانی و اطلاع از مفاد نامه، برای رفاه حال مردم و پرهیز از آسیب‌های فراوان جنگ، میرزا محمدحسین ابهری از وزرا و دیوانیان دولت را به رسالت نزد خلیل‌پاشا فرستاد. شاه در نامه خود با یادآوری صلح منعقد شده میان دو کشور توسط نصح‌پاشا صدراعظم عثمانی و قاضی‌خان صدر در حضور مفتی و قاضی و اعیان عثمانی و استحکام قواعد دوستی و تواتر ارسال رسل و رسائل از دو طرف و اینکه تاکنون عملی از سوی او مغایر صلح واقع نشده، سلطان احمدخان را مقصر نقض عهد عنوان کرد که لشکری گران به ایروان فرستاد و این اقدام جز گرفتار کردن سپاهی و رعیت نتیجه‌ای در بر نداشت. سپس اعلام کرد اکنون وی به لحاظ خیرخواهی مردم و «استقامت احوال مسلمانان» به صلح راضی است و چه بهتر که در پرتو صلح، بندگان خدا در حالت امن و امان آسوده‌خاطر باشند و پایمال لشکرکشی نشوند و زوار و حجاج حرمین با خاطر آسوده رفت و آمد کنند. اگر هم عثمانی‌ها به صلح راضی نیستند و داعیه جنگ و جدال دارند، در این حالت نیز او آماده است (منشی، ۱۳۷۷: ۱۵۳۸/۳-۱۵۳۹).

با وجود طرح مذاکره و مصالحه، سپاه عثمانی به پیشروی خود در آذربایجان ادامه داد و تبریز را تصرف کرد. البته به سبب سیاست شاه‌عباس در تخلیه شهر و نابودی امکانات مسیر، قوای عثمانی شهر را از ذخیره و مایحتاج خالی دیدند و توقف آنها با مشکل مواجه شد. در نتیجه، به سوی اردبیل راهی شدند و این پیشروی را به دلیل فقدان آذوقه و امکانات بیان کردند (همان، ۱۵۴۱؛ نعیم، ۱۲۸۳: ۱۶۴/۲-۱۶۸). در کنار این تحرکات نظامی، رفت و آمد ایلچیان شاه‌عباس و خلیل‌پاشا برای صلح نیز در جریان بود. عثمانی‌ها که تبریز را تصرف کرده بودند، شرایط سنگینی نظیر پرداخت سالیانه ۲۰۰ تا ۳۰۰ خروار ابریشم به عنوان خراج به دربار عثمانی؛ استرداد قسمت غربی آذربایجان و نیز ارمنستان، شکلی، شروان، گرجستان و

قربان به عثمانی؛ گروگان فرستادن یکی از فرزندان شاه در دربار عثمانی را برای صلح پیشنهاد کردند. این شرایط جز فرستادن مقداری ابریشم به صورت هدیه، مورد پذیرش شاه‌عباس قرار نگرفت و اعلام کرد نقض عهد از سوی عثمانی صورت گرفته و دولت ایران به عهدنامه استانبول وفادار بوده است. شاه به سفیر عثمانی اظهار کرد که معصیت جنگ و هدر رفتن خون مسلمانان برعهده عثمانی‌هاست؛ زیرا وی هیچ اقدام تعرضی انجام نداده، درحالی‌که ترک‌های عثمانی هر ساله بدون هیچ موجبی به خاک ایران حمله می‌کنند و خرابی‌های فراوانی به بار می‌آورند (جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۸۷۳؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۸۰، ۳۸۳؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۱۷۸۱/۵-۱۷۸۲). سیاح ایتالیایی که شاهد مذاکره میان سفیر عثمانی با شاه‌عباس بوده، نوشته است: «شاه تصریح کرد که مایل به جنگ با ترک‌ها نیست؛ زیرا می‌داند که آنان از لحاظ تعداد، بسیار بر قوای او برتری دارند و منتظر روز نبرد هستند»، ولی او نیز سیاست خود را دارد و در برابر آنها همه چیز را خواهد سوزاند و در موقع لازم دست به نبرد خواهد زد (دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۸۳).

پس از اینکه در یک درگیری، نیروی قزلباش بر قوای متحد عثمانی و تاتار غلبه کرد، خلیل‌پاشا بار دیگر از شاه‌عباس خواست که سفیری را با عهدنامه درباره استقرار صلح و صلاح به دربار سلطان عثمانی ارسال کند. شاه‌عباس نیز یادگارعلی سلطان را با عهدنامه و تحف و هدایا به استانبول فرستاد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۵۴۳/۳-۱۵۴۹؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۹۸؛ نعیم، ۱۲۸۳: ۱۶۸/۲-۱۷۰؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۳۰۲). در نهایت، شاه‌عباس به شرحی که در منابع تاریخی آمده، توانست سپاه عثمانی را شکست دهد (ن.ک. منشی، ۱۳۷۷: ۱۵۴۳/۳-۱۵۵۰؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۸۷-۴۱۱؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۹۶-۳۰۲) و با وجود پیروزی و برتری بر عثمانی تقاضای صلح کرد. در شوال ۱۰۲۷/ سپتامبر ۱۶۱۸، بار دیگر در صحرای سراب صلح برقرار شد (صلح سراب). سپس با حضور سفیر ایران در استانبول، بر مفاد همان عهدنامه آماسیه با تغییری جزئی توافق صلح با دولت عثمانی در سال ۱۰۲۹ق/ ۱۶۲۰م. تنظیم شد (ن.ک. منشی، ۱۳۷۷: ۱۵۶۷/۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۰۰؛ نعیم، ۱۲۸۳: ۱۷۲/۲-۱۷۳).

سفیر اسپانیا که در سال ۱۰۲۷ق/ ۱۶۱۸م. به حضور شاه‌عباس رسید، نوشته است شاه عباس از یک سو، به سیاست نابودی شهرها و آذوقه و علیق مسیر سپاه عثمانی پرداخت که آنها را در تنگنا قرار دهد و از سوی دیگر، حاضر شد به همه شرایط سردار عثمانی تن دهد؛ زیرا وی معتقد بود از طریق متارکه جنگ یا صلحی کم‌دوام و حتی پرداختن باجی به عثمانی‌ها، فرصت خواهد یافت دشمن را به شهرهای خراب و دشت‌های بدون علیق و آذوقه بکشد تا ناچار به عقب‌نشینی شوند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۹۴-۲۹۶). این اظهار نظر حتی اگر صادق باشد، نشان می‌دهد که سیاست اولیه شاه‌عباس حفظ رابطه صلح‌آمیز بین دو کشور و

عدم ورود در جنگی خسارت‌بار بود. این سفیر اروپایی از دید خود دلایلی را برای انعقاد این صلح از سوی دو طرف مطرح کرده است (ن.ک. همان، ۳۰۲-۳۰۳). سفیر اسپانیا تلاش کرد با تشریح وضعیت ضعیف عثمانی در آن شرایط و مناسب بودن فرصت برای تصرف بغداد، شاه‌عباس را وادار به جنگ با آن دولت کند، اما شاه به بهانه اینکه اسپانیا هیچ‌گاه در جنگ‌ها به او کمک نکرده، بلکه حتی با عثمانی‌ها نیز از در صلح درآمد، از پذیرش پیشنهاد سفیر چشم‌پوشید (همان، ۳۶۷-۳۶۸).

شاه‌عباس تا سال ۱۰۳۲ق/ ۱۶۲۳م. که بغداد را تصرف کرد، روابط دوستانه خود با عثمانی را حفظ کرد و در این مدت با ارسال نامه‌های دوستانه، کوشش کرد این رابطه را تحکیم ببخشد؛ زیرا در این چند سال سرگرم جنگ با پرتغالی‌ها در خلیج فارس و نیز تصرف قندهار بود. شاه‌عباس در نامه‌هایی به سلطان مصطفی (حک: ۱۰۲۶ق/ ۱۶۱۷م) و وزیراعظم او، ضمن اشاره به مصالحه و دوستی و روابط حسنه بین دو دولت، از آنان خواست که با ارسال «رسل و رسائل»، هم‌گرایی را تقویت و واگرایی را رفع کنند و در تشیید مبانی صلح و صلاح به‌گونه‌ای اقدام کنند که خللی در ارکان آن راه نیابد و آثار آن پایدار بماند. او اعلام کرد که به امر او حکام مرزی دستور داده تا در حفظ لوازم مصالحه و مفاد معاهده دوستی تلاش جدی داشته باشند و مانع شوند که مفسدان از حد خود تجاوز کنند و امنیت مرزی را چنان برقرار سازند که مردم در امنیت باشند و تجار و مسافران با خیال راحت رفت و آمد کنند. او هم‌چنین خواستار شد که مرزداران عثمانی به همین شیوه رفتار کنند (ایواغلی، ۳۴۳-۳۴۵؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۱۵۵/۳-۱۶۱).

در پی نامه‌های سلاطین عثمانی، سلطان مصطفی و سلطان عثمان‌خان دوم و علی‌پاشا وزیراعظم عثمانی بر تداوم صلح میان دو دولت (ن.ک. فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۲۵۲/۲-۲۵۴، ۲۶۱-۲۶۷، ۲۸۳-۲۸۱، ۳۳۱-۳۴۱؛ نوایی، ۱۳۶۷: ۳/۱۳۹-۲۱۰)، شاه‌عباس نیز با اعزام تخته‌بیگ یوزباشی استاجلو به عنوان سفارت به استانبول، در نامه ارسالی خویش با پیشنهاد سلطان عثمانی مبنی بر تعیین وضع سرحدات دو کشور براساس مصالحه‌نامه آماسیه موافقت کرد و از اینکه دو کشور مسلمان همسایه به راه دوستی و توافق می‌روند، اظهار خرسندی کرد و سفیر سلطان عثمان‌خان را با هدایایی گرانبها بازگردانید (ایواغلی، ۳۳۸-۳۳۹؛ فریدون‌بیگ، ۱۲۷۴: ۳۳۱/۲-۳۳۶).

شاه‌عباس چون باخبر شد که سلطان عثمان‌خان به جنگ «کفار و قلع و قمع بی‌دینان» رفته است، در نامه دوستانه‌ای به سلطان اعلام کرد که او نیز به سنت آبا و اجداد خود، برای فتح و نصرت سلطان، به مشهد مقدس عزیمت کرده تا به اتفاق صلحا و اتقیای مشهد و روضه

رضوی که محل استجابت دعاست، دست به دعا بردارند و با استمداد از آن امام معصوم، فتح و فیروزی لشکر اسلام و نگونسازی اصحاب کفر و ظلمت را مسئلت کنند. همچنین در کل کشور دستور داده است که زهاد و عباد مؤمنین در مساجد و معابد برای پیروزی سلطان دعا کنند (نویسی، ۱۳۶۷: ۳/۲۱۴-۲۱۵؛ نعیم، ۱۲۸۳: ۲/۲۳۹). شاه صفوی در نامه‌ای که پس از فتح هرموز و قندهار به سلطان عثمان‌خان نوشت، ضمن اشاره به تحکیم روابط دوستی دو طرف با استناد به آیه قرآنی، از سلطان بدان سبب که در جنگ با کفار مسیحی از وی یاری نخواستہ بود، گلایه کرد. توقع شاه‌عباس این بود که به واسطه روابط حسنه موجود، هرگاه سلطان عثمانی «متوجه غزای کفار خاکسار فرنگیه» شود، او را نیز آگاه کند که جمعی از سپاه خود را اعزام کند تا در موکب سلطان «به لوازم غزا و جانسپاری قیام و اقدام نموده» و او نیز از یمن توجه سلطان از ثواب غزا و جهاد بهره‌مند شود (ایواغلی، ۳۳۹-۳۴۱؛ منشی، ۱۳۷۷: ۳/۱۶۲۹).

شاه‌عباس همچنین اعلام کرد در این ایام که سلطان عثمانی مشغول غزا با کفار فرنگ است، او نیز برای جلوگیری از حمله احتمالی پرتغالی‌ها به عثمانی از طریق دریا در همراهی با اروپاییان، حاکم فارس را با امرا و سپاه آن ولایت به تسخیر هرموز و قلاع بنادر آن -که در تصرف پرتغالی‌ها بود- مأموریت داده است تا پرتغالی‌ها فرصت کمک به «کفار ضلالت‌شعار» را نداشته باشند تا او نیز در «مثنوبات غزوات»، با غازیان عثمانی شریک و سهم باشد (ایواغلی، ۳۴۱). بدیهی است که شاه درصدد جلب دوستی سلطان عثمانی و حفظ روابط مسالمت‌آمیز از راه احساسات مذهبی بود. او حتی در این مدت که صلح برقرار بود، با وجود مکاتبات پاپ رم و پادشاهان اسپانیا، آلمان، لهستان و دیگر کشورهای اروپایی که وی را به جنگ با سلطان عثمانی برمی‌انگیختند، به هر بهانه با ارسال نامه‌دوستانه به دربار عثمانی، بر مراتب دوستی و اتحاد تأکید می‌کرد (فلسفی، ۱۳۶۹: ۵/۱۸۰۶).

رابطه صلح‌آمیز صفویه و عثمانی بار دیگر بر سر بغداد به تنش انجامید. در این زمان (۱۰۳۱ق) ضعف دربار عثمانی و درگیری قوای یمنی‌چری بر سر تعیین جانشینی (ن.ک. منشی، ۱۳۷۷: ۳/۱۶۳۰-۱۶۳۳؛ نعیم، ۱۲۸۳: ۲/۲۳۸-۲۵۳) موجب سرپیچی بزرگان قوای بغداد به فرماندهی بکرسوباشی شد که در پی حاکمیت بر عراق بود. او پس از تصرف بغداد با اعزام فرستاده‌ای به دربار شاه‌عباس از وی اظهار تبعیت کرد و حتی عنوان کرد که حاضر است بغداد را به ایران دهد (منشی، ۱۳۷۷: ۳/۱۶۳۴-۱۶۳۵؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۰۴؛ نعیم، ۱۲۸۳: ۲/۲۶۶-۲۸۲؛ پچوی، ۱۲۸۳: ۲/۳۹۲-۳۹۳). بدین ترتیب، اوضاع آشفتۀ دربار عثمانی، جنگ‌های داخلی آن کشور و منازعات حوزه عراق عرب، فرصت مناسبی را برای شاه‌عباس فراهم کرد تا برای بازپس‌گیری بغداد اقدام کند؛ که با وجود مقاومت نیروهای مدافع در این

شهر، نتیجه‌بخش بود و بغداد تصرف شد (۱۰۳۲/ق/۱۶۲۲م) (شرح تفصیلی آن در: منشی، ۱۳۷۷: ۱۶۵۱/۳-۱۶۷۰؛ نعیم، ۲۸۲/۲-۲۹۱). تلاش‌های بعدی حافظ احمدپاشا برای تصرف بغداد، نتیجه‌ای جز تلفات نظامیان نداشت (ن.ک. منشی، ۱۳۷۷: ۱۷۲۰/۳-۱۷۶۲؛ منجم یزدی، ۱۳۷۹: ۲۵۹-۲۶۳؛ نعیم، ۱۲۸۳: ۳۵۳/۲-۳۸۷؛ کوپلی، ۱۳۹۴: ۲۳۰-۲۳۵). حتی در همین زمان، شاه‌عباس در پاسخ به پیشنهاد مشاورانش، نماینده‌ای برای گفت‌وگوی صلح نزد سردار عثمانی فرستاد، ولی سردار بر تصمیم خود مبنی بر جنگ و تصرف بغداد پای فشرد (منشی، ۱۳۷۷: ۳/۱۷۳۹). سرانجام شاه‌عباس در سال ۱۰۳۴/ق/۱۶۲۵م. مصالحه (بغداد) را پذیرفت. وی ایلچیان عثمانی را مرخص کرد و مکتوبی درباره‌ی تعزیت سلطان عثمان و تهنیت جلوس سلطان مراد چهارم (حک: ۱۰۳۲-۱۰۴۹/ق/۱۶۲۲-۱۶۳۹م) فرستاد و اظهار کرد که بغداد جزء قلمرو صفویه است (منجم یزدی، ۱۳۹۷: ۲۶۳؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱۶۶۶/۳، ۱۷۶۲؛ اولناریوس، ۱۳۶۹: ۲/۷۱۲-۷۱۳). این رابطه صلح‌آمیز به مدت چهار سال -تا پایان سلطنت شاه‌عباس- ادامه یافت و بار دیگر دولت عثمانی با نقض صلح و لشکرکشی به ایران در دوره شاه‌صفی، دوره‌ای از روابط نظامی و کارزار بین دو کشور را رقم زد.

نتیجه‌گیری

با بررسی سیاست صفویان در دوره شاه‌عباس اول نسبت به دولت عثمانی -که با تکیه بر متن مراسلات و معاهدات میان دو طرف صورت گرفت- آشکار شد که حتی با وجود لشکرکشی شاه‌عباس به مواضع سپاه عثمانی برای بازپس‌گیری مناطق اشغالی کشور و یا تلاش‌های سیاسی او در متحد کردن کشورهای اروپایی با خود علیه دولت عثمانی که یک تاکتیک احتیاطی بود، راهبرد صلح‌دوستی و روابط دوستانه با عثمانی در کانون سیاست خارجی وی قرار داشت و اصل تقدم صلح بر جنگ برای او مهم بود. شاه‌عباس با این سیاست همواره سعی داشت سلاطین عثمانی را از ادامه حملات و تجاوز به ایران باز دارد. ارسال سفیران متعدد و مکتوبات دیپلماتیک مؤدبانه و احترام‌آمیز، تقدیم هدایای ارزشمند، انعقاد چندین معاهده صلح بین دو کشور و تلاش برای حفظ و تداوم رابطه صلح و سازش، همه نشان از سیاست تعاملی شاه‌عباس در برابر عثمانی و غلبه آن بر سیاست تقابلی دارد. در اتخاذ این سیاست صلح‌دوستی و روابط مسالمت‌آمیز با عثمانی، مذهب نقش مهمی داشته است؛ زیرا با وجود ادبیات تند مذهبی که گاه زمامداران و عالمان دینی صفویه و عثمانی علیه یکدیگر به کار می‌بردند، شاه‌عباس همچنان از یک سو، با استناد به مفاهیم دینی، دولت عثمانی را مسلمان می‌دانست و براساس آموزه‌های دینی، هم‌گرایی و صلح و صلاح را بین دو کشور مسلمان

ضروری می‌دانست و جنگ و خون‌ریزی را روا نمی‌شمرد و از سوی دیگر، وجود حالت صلح و ضرورت آن را به تشبیهات مذهبی مستند می‌کرد. در مکتوبات ارسالی شاه‌عباس به سلاطین عثمانی، بارها به آیات قرآنی و احادیث استناد و تلاش شده است تا با توجیهات مذهبی، روابط دوستانه با سلطان عثمانی حفظ و لزوم صلح و آشتی برای دو دولت مسلمان ایران و عثمانی و مردم یادآوری شود. درگیری‌های نظامی شاه‌عباس با عثمانی، یا برای استرداد سرزمین‌های متصرفی بوده یا پس از نقض هر معاهده توسط عثمانی، برای مقابله و جلوگیری از سپاه دشمن بوده است و جنبه تهاجمی نداشت، بلکه دفاعی و بازدارنده بود. درواقع، شاه‌عباس نه آن سوی مرزها و با هدف کشورگیری و جهانگشایی، بلکه درون مرزهای خود با دشمن می‌جنگید تا آنها را بیرون براند و به مرزهای تاریخی برسد. بنابراین او در جنگ‌های خویش در پی استرداد سرزمین‌های از دست رفته در محدوده جغرافیای سیاسی ایران مورد نظر بود که به «مملکت محروسه» تعبیر می‌شد و چون به حدود مرزی دست می‌یافت، خودش اعلام صلح و انعقاد معاهده آشتی بین دو کشور و برقراری رابطه مسالمت‌آمیز می‌کرد.

اصولاً صفویان در برابر عثمانی که از نظر تجهیزات نظامی و تعداد نفرات نظامی از آنها برتری داشتند، همیشه جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و براساس واقع‌بینی می‌دانستند که قادر نخواهند بود این کشور را از پای درآورند. برنامه اتحاد با اروپاییان نیز بیش از آنکه باعث نابودی عثمانی باشد، حفظ حکومت او در برابر حریف بود و صفویان توان آن را نداشتند که با این دشمن قوی به نبرد طولانی ادامه دهند. بر همین اساس، رابطه صلح‌آمیز برای آنها ضروری بود. این پندار که جنگ‌های شاه‌عباس با همسایگان تهاجمی و ابتدایی بوده، نادرست است؛ زیرا همه نبردها به منظور بیرون راندن دشمنان از مناطق متصرفی و استرداد سرزمین بوده است، نه تهاجم به خاک دیگری. در این رویکرد صلح‌گرایانه شاه‌عباس نسبت به دولت عثمانی و تلاش برای استقرار صلح و سازش، افزون بر آموزه‌های دینی و مسلمان دانستن کشور عثمانی که تعامل و هم‌گرایی با آن و مسئولیت داشتن در برابر خون و مال و نوامیس مسلمانان را ضروری می‌ساخت، عوامل دیگری نظیر شرایط و مقتضیات حاکم بر جامعه و دولت صفوی؛ ارزیابی از شرایط داخلی و توان نظامی خود در برابر عثمانی؛ کاربست سیاست‌های گوناگون برای حفظ قدرت و حاکمیت سیاسی؛ سیاست بازدارندگی دشمن از تهاجم و تلاش برای براندازی موجودیت صفویه؛ جلوگیری از تلف شدن نیروهای انسانی و هدر رفتن سرمایه مادی؛ برقراری وضعیت امنیت و آرامش در مرزها و داخل کشور برای تداوم امور اقتصادی و تجاری؛ فراهم کردن شرایط آسایش و رفاه حال مردم و دیگر عوامل نیز مؤثر بوده است. بدین ترتیب، این تصور که گویی شاه‌عباس نسبت به دولت عثمانی تنها به جنگ و نابودی کامل آن می‌اندیشید، اشتباه است و با واقعیت همخوانی ندارد.

منابع و مأخذ

- افوشته‌ای نطنزی، محمود (۱۳۷۳)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- اولناریوس، آدام (۱۳۶۹)، *سفرنامه*، ترجمه حسین کردبچه، ج ۲، [بی‌جا]: کتاب برای همه.
- ایواغلی، حیدرین ابوالقاسم [بی‌تا]، *مجمع‌الانشاء=جامعه مراسلات اولوالالباب*، نسخه خطی، شماره ۱۰۷۱، تهران: کتابخانه ملی.
- بیات، اروج‌بیگ (۱۳۳۸)، *دون ژوان ایرانی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیانی، خان‌بابا (۱۳۷۹)، *تاریخ نظامی ایران؛ جنگ‌های دوره صفویه*، تهران: طلوع قلم.
- پجوی، ابراهیم افندی (۱۲۸۳)، *تاریخ پجوی*، ج ۲، استانبول: مطبعة عامره.
- ثابتیان، ذبیح‌الله (۱۳۴۳)، *اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه*، تهران: ابن‌سینا.
- جنابدی، میرزا بیگ حسن (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی (۱۳۶۶)، *از شیخ‌صغی تا شاه‌صغی*، به کوشش احسان اشراقی، تهران: علمی، ج ۲.
- حسینی تفرشی، محمدحسین (۱۳۹۰)، *منشآت تفرشی (مجموعه‌ای از نامه‌های اخوانی و دیوانی از دوران صفویه)*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دلاواله، پیتر (۱۳۷۰)، *سفرنامه*، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۲.
- سلانیک، مصطفی افندی (۱۳۸۹)، *تاریخ سلانیک*، تصحیح و ترجمه نصرالله صالحی، تهران: طهوری.
- شاملو، ولی‌قلی (۱۳۷۱)، *قصص الخاقانی*، تصحیح حسن سادات‌ناصری، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فریدون‌بیگ، احمد فریدون توقیعی (۱۲۷۴ق)، *منشآت السلاطین*، ج ۲، استانبول: [بی‌نا].
- فلسفی، نصرالله (۱۳۶۹)، *زندگانی شاه‌عباس اول*، ج ۵، تهران: علمی، ج ۴.
- فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: انتشارات نو.
- قمی، قاضی احمد الحسینی (۱۳۸۳)، *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، ج ۲.
- کوپلی، عذیر (۱۳۹۴)، «رویارویی عثمانی و صفوی در عراق عرب (سده‌های دهم و یازدهم)»، ترجمه نصرالله صالحی و صفیه خدیو، *تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی*، به کوشش نصرالله صالحی، تهران: طهوری، صص ۲۲۱-۲۴۷.
- منجم یزدی، ملا جلال‌الدین محمد (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، [بی‌جا]: وحید.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۰، شماره ۴۵، بهار ۹۹ / ۵۹

- منجم یزدی، کمال بن جلال (۱۳۹۷)، *زبدة التواریخ*، تصحیح غلامرضا مهدوی راونجی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- منشی، اسکندریگ (۱۳۷۷)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۲، ۳، تهران: دنیای کتاب.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۶۴)، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی*، تهران: امیرکبیر، ج ۳.
- نعیم، مصطفی افندی (۱۲۸۳)، *تاریخ نعیم: روضة الحسین فی خلاصة اخبار الخافقین*، ج ۲، استانبول: [بی نا].
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۷)، *شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی*، ج ۲، ۳، تهران: زرین، ج ۳.
- وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان آرای عباسی*، تصحیح سعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هامرپورگشتال، ژوزف فون (۱۳۶۷)، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، ج ۳، تهران: زرین.

- Kutukoglu, Bekir (1962), *Osmanli- Iran Siyasi Munasebetleri 1578-1590*, Istanbul: Edebiyat Fakultesi Matbaasi.

List of sources with English handwriting

- Afvaštāe Natanzī, Mahmūd (1373 Š.), *Neqava al-Ātār fi Zīkr-e al-Ākbār*, Edited by Ehsān Ešrāqī, Tehran: 'Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Ayvaḡlī, Heydar b. Abul Qasīm, *Majma' al- Inšā – Jāmī' Morāselāt Ulul al-bāb*, Manuscript No. 1071 , Tehran: National Library.
- Bayānī, Kānbābā (1379 Š.), *Tārīk-e Nezāmī-e Īrān; Janghā-ye Dorey-e Šafavī-e*, Tehran: Tolou'-e Qum. [In Persian]
- Falsafī, Naṣrallah (1369 Š.), *Zendegānī Šāh 'Abbās Avval*, Tehran: 'Elmī. [In Persian]
- Fereydon Beyg, Ahmad Fereydon Toqī'ī, (1274), *Monša'āt al-Salāṭīn*, Istanbul.
- Hosseini Estarābādī, Hasan b. Mortazā (1366 Š.), *Az Seyk Šafī tā Šāh Šafī*, Edited by Ehsān Ešrāqī, Tehran: 'Elmī. [In Persian]
- Jonābedī, Mīrzā Beyg Hasan (1378 Š.), *Roza al-Šafavīya*, Edited by Ğolāmrezā Ṭabātabāī Majd, Tehran: Bonyād-e Moqofāt-e Doktor Mahmud Afšār. [In Persian]
- Kuplī, 'Aḡr (1394 Š.), "Rūyārū 'Otmānī va Šafavī dar 'Arāq-e 'Arab (Sadehā-ye Dahom va yāzdahom)," Translated by Naṣrallāh Šāhī va Šafavīyeh Kaḡiv, *Tārīk-e Ravābet-e Īrān va 'Oīmānī dar 'Ašr-e Šafavī*, Edited by Naṣrallāh Šāhī, Tehran: Ṭahurī, pp. 221-247. [In Persian]
- Mahdavi, 'Abd al-Rezā Hūšang (1364 Š.), *Tārīk-e Ravābet-e Kārejī-e Īrān az Ebtedā-ye Dorān-e Šafavī-ye tā Pāyān-e Jang-e Dovvom-e Jahānī*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Monajem Yazdī, Molla Jalāl al-Dīn Mohammad (1366 Š.), *Tārīk-e 'Abbāsī yā Rūznāma-ye Mola Jalāl*, Edited by Sayfallah Vahīdnā, Vahīd. [In Persian]
- Monajem Yazdī, Kamāl b. Jalāl (1397 Š.), *Zobdat al-Tavārīk*, Edited by Ğolāmrezā Mahdavi Rāvanjī, Qum: Pejūhešgāh-e Hoza va Dānešgāh. [In Persian]
- Monšī, Eskandar Beyg (1377 Š.), *Tārīk-e 'Alam Arā-ye 'Abbāsī*, Edited by Mohammad Esmāīl Rezvānī, Tehran: Donyā-ye Ketāb. [In Persian]
- Na 'īmā, Moštāfā Afandī (1283), *Tārīk-e Na 'īmā: Rozāt al-Hossein fi Kolāšāt Akbār al-Kāfaqīn*, Istanbul.
- Navāī, 'Abulhossein (1367 Š.), *Šāh 'Abbas, Majmū'a Asnād va Mokātebat-e Tārīkī Hamrāh bā Yāddāst-hā-ye Tafzīlī*, Vols. 2, 3, Tehran: Zarrīn. [In Persian]
- Pačvī, Ebrāhīm Efedī (1283), *Tārīk-e Pačvī*, Istanbul: Matba'a 'Āmera.
- Selānīkī, Moštāfā Efedī (1389 Š.), *Tārīk-e Selānīkī*, Edited and Translated by Naṣrallāh Šāhī, Tehran: Ṭahurī. [In Persian]
- Sāmlu, Valī Qulī (1371 Š.), *Qeşaş al-Kāqānī*, Edited by Hasan Sādāt Nāšerī, Tehran: Vezārat-e Eršād-e Eslāmī. [In Persian]
- Ṭabetīān, Zabīhallāh (1343 Š.), *Asnād va Nāmeḡā-ye Tārīkī-e Dore-ye Safavī-e*, Tehran: Ebn-e Sīnā. [In Persian]
- Tafrešī, Mohammad Hossein Hosseinī, (1390 Š.), *Monša'āt-e Tafrešī*, Edited by Mohsen Bahrāmnejād: Tehran: Ketābkāna, Moza va Markaz-e Asnād-e Majles-e Šorāye Eslāmī. [In Persian]
- Qumī, Qāzī Ahmad al-Hosseinī (1383 Š.), *Kulāša al-Tavārīk*, Edited by Ehsān Ešrāqī, Tehran: Dānešgāh-e Tehrān. [In Persian]
- Vahīd āzavīnī, Mīrzā Mohammad Ṭāher (1838 Š.), *Tārīk-e Jahān Arā-ye 'Abbāsī*, Edited by Sa'īd Mīr Mohammad Šādeq, Tehran: Pejūhešgāh-e 'Olūm-e Ensānī va Moṭāle'āt-e Farhangī. [In Persian]

Referenced in English. French. German. Italian

- Della Valle, Pietro (1972). *Viaggi di Pietro Della Valle. Lettere dalla Persia I*, Franco Gaeta and Laurence Lockhart. Rome.
- Figueroa, Don Garcia de Silva (1667), *L'ambassade de don Garcias de Silva Figueroa en Perse, publiée à Paris par Louis Billaine*, Paris.
- Hammer-Purgstall, Joseph (2019), *Geschichte des Osmanischen Reiches, zweyter Band*, Wentworth Press.
- Kutukoglu, Bekir (1962), *Osmanli- Iran Siyasi Munasebetleri 1578-1590*, Istanbul, Edebiyat Fakultesi Matbaasi.
- Ulearius, Adam (2018), *The Voyages and Travells of the Ambassadors Sent by Frederick Duke of Holstein, to the Great Duke of Muscovy, and the King of Persia*, London: Forgotten Books.
- Urūj Beyg (2003), *Don Juan of Persia: A Shi'ah Catholic*. Translated by G. Le Strange, London: Harper & Brothers.

**Peacemaking Policy of Shah Abbas I towards the Ottoman Government
(With citation to Correspondence and Treaties)¹**

Jahanbakhsh Savagheb²
Shahab Shahidani³
Parvin Rostami⁴

Received: 17/9/2019
Accepted: 15/2/2020

Abstract

In the study of Safavid and Ottoman relations, it is usually emphasized on its militant nature. Despite the continuing tensions between the two governments, which enjoyed ideological backing, but for religious, political and economic reasons, and for objective and rational necessities, the Safavids, from the outset, in their foreign policy towards the Ottoman state, were interacting and conspiracy based on peace and well-being. Hence, one of the important aspects of the Safavid and Ottoman relations, along with enmity and militancy, was peaceful relations, which are also interpreted as peace-loving. This policy is well represented in the writings of Shah Abbas I (1587-1629) to the Ottoman Sultans and the treaties between the two countries during this period. In this research, using descriptive - analytical method, the policy of peacefulness of Shah Abbas I to the Ottoman government, based on the text of the correspondence and political treaties between the two parties, has been studied. The research findings indicate that the main strategy of foreign policy of Shah Abbas I towards the Ottoman government was the principle of peace and peaceful co-existence and adherence to the contracts and treaties concluded with them. This policy was influenced by religious doctrines and objective realities that could have influenced the existence and survival of the Safavid state.

Key words: Safavid, Ottoman, Shah Abbas I, Peacefulness, Correspondence, Political Treaties.

1. DOI: 10.22051/HII.2020.24558.1926

2. Professor, Department of History, Lorestan University (Corresponding Author); savagheb.j@lu.ac.ir

3. Assistant Professor, Department of History, Lorestan University; shahidani.sh@lu.ac.ir

4. PhD in History of Islamic Iran, Lorestan University; rostami.pa@fh.lu.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

